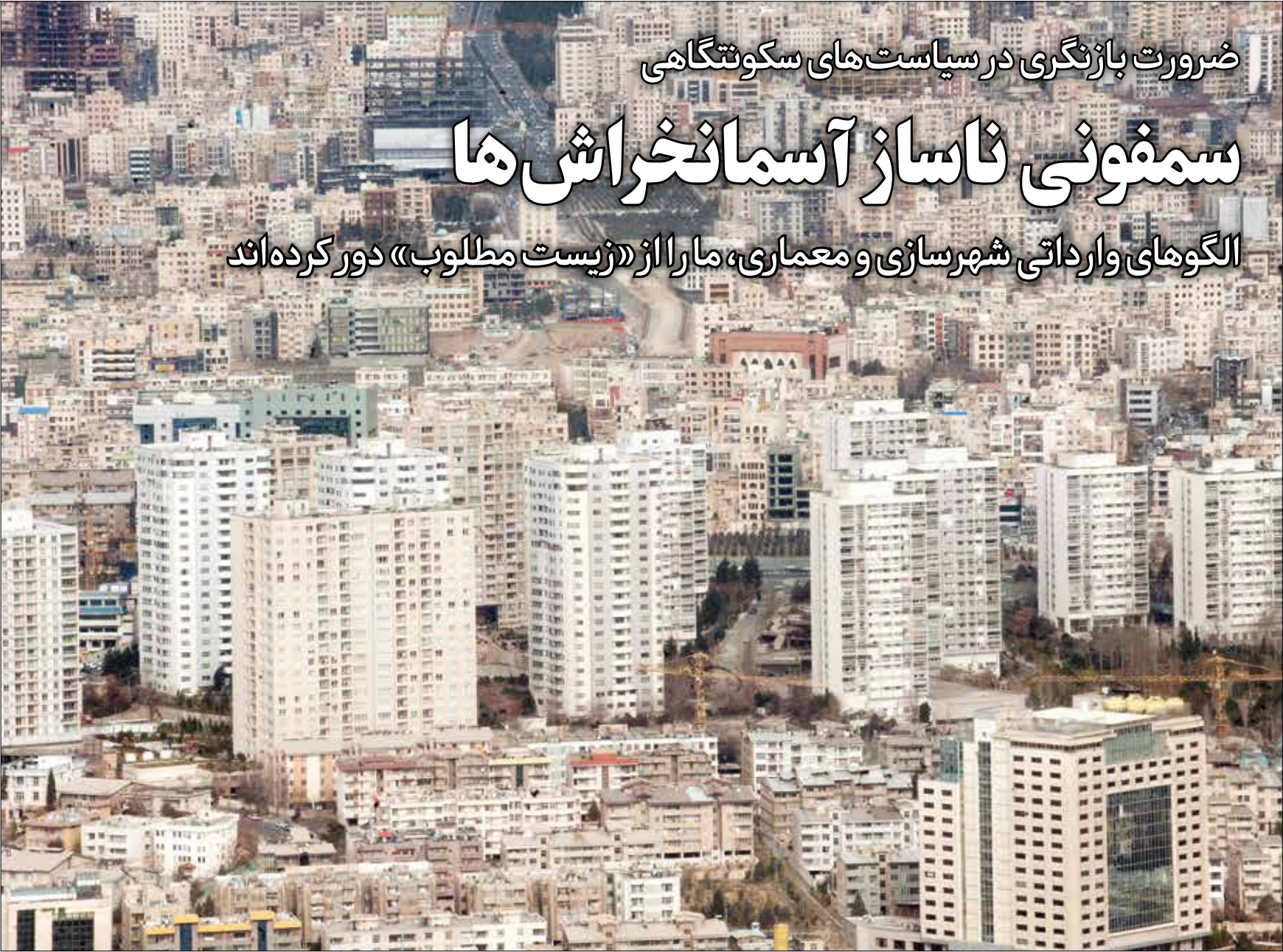


ایران فرم‌های

ضرورت بازنگری در سیاست‌های سکونتگاهی

سمفونی ناساز آسمانخراش‌ها

الگوهای وارداتی شهرسازی و معماری، ما را از «زیست مطلوب» دور کرده‌اند



سجاد مشهوری، ایران

مروری بر تحولات نقاشی اعتراضی و انقلابی در موزه هنرهای معاصر تهران

انعکاس شهادت در «آیینه در آیینه»

بررسی وضعیت آثار ترجمه شده در حوزه دفاع مقدس در گفت‌وگو با صاحبزطران

سرمایه‌گذاری فرهنگی با ترجمه آثار دفاع مقدس

◀ | صفحه ۱۵

«بی‌انضباطی معرفتی» پست‌مدرنیست‌ها

معرفت‌شناسان چطور در مقابل اندیشه‌های پست‌مدرن قرار گرفتند؟



دکتر جلال بیکانی
استاد فلسفه
دانشگاه تبریز

اغلب، اصطلاح «شکاکیت» یا «شکاک» را با دقت کافی به کار نمی‌بریم. در نتیجه، این واژه اغلب دور از معنای تخصصی خود به کار می‌رود. حتی فراتر از این، در موارد بسیاری از برجسب «شکاک» برای نفی دیدگاه رقیب خود بهره می‌بریم، چون بار معنایی منفی این تعبیر نزد اغلب افراد مورد تصدیق است و به لحاظ روانشناختی در غلبه بر طرف مقابل مؤثر می‌افتد. شاید در مهم‌ترین موضعی که برجسب شکاک به نادرستی به کار می‌رود، آنجاست که کسی در مقابل دیدگاه‌های دکماتیستی یا جزم‌گرایانه چون وچرامی کند. چنین چون و چرا کنندگانی اغلب با برجسب «شکاک» مواجه می‌شوند. ساده‌ترین تعریف «دکماتیسم» این است که شخص باور داشته باشد گزاره‌هایی مانند «الف، ب است» وجود دارند که به نحو قطعی، یقینی یا ضروری صادق هستند، البته قلمرو گستره گزاره‌های دکماتیستی می‌توانند متنوع باشند.

در دو قرن اخیر، دکماتیسم در جریان اصلی فلسفه در سطح جهانی جایگاهی ندارد و اکثریت قریب به اتفاق فیلسوفان از اردوگاه دکماتیسم خارج شده‌اند. کسانی که در مقابل دکماتیسم قرار می‌گیرند خود دیدگاه‌های متنوعی اتخاذ می‌کنند که فقط یکی از آنها «شکاکیت» است و نه همه‌شان. برجسته‌ترین بدیل‌های دکماتیسم، غیر از شکاکیت، از این قرارند: نسبی‌گرایی، کثرت‌گرایی، لادری‌گرایی پراگماتیسم، هرمنوتیک، زمینه‌گرایی، اندیشه‌های پست‌مدرن، طبیعی‌گرایی، البته باید توجه داشت هرچند میان این بدیل‌ها با یکدیگر و همچنین با شکاکیت، همپوشانی وجود دارد، اما مرزهایی نیز میان‌شان هست که نباید نادیده گرفته شود. هر کدام از اینها مواضع معرفتی متمایز از یکدیگر هستند که مدافعانشان دلایلی قدرتمند به سود دیدگاه مختار خود عرضه می‌کنند، هرچند در عالم فلسفه و در میان «معرفت‌شناسان» دکماتیسم به مثابه موضع معرفتی طرفداران چندانی ندارد، اما در عمل اغلب ما انسان‌ها دکماتیست هستیم. ما به جد به صدق قطعی و ضروری گزاره‌های خود، باور داریم و این باورهای قطعی را مبنای عمل قرار می‌دهیم. یکی از مهم‌ترین فیلسوفانی که خطرات عملی دکماتیسم را گوشزد کرد، جان لاک بود.

از اینجا نکته‌ای مهم آشکار می‌شود. اینکه صاحب دیدگاهی را با عناوینی مانند «دکماتیست»، «شکاک»، «نسبی‌گرا» و نظیر اینها بنامیم، به لحاظ معرفتی از دقت و روشمندی به دور است؛ باید به‌طور دقیق مدعی وی را برای خویش روشن کنیم. این الفاظ و اصطلاحات به تنهایی حقیقت موضع معرفتی شخص را روشن نمی‌کنند.

«معرفت‌شناسی» این نکته را به ما می‌آموزد که نه جزم‌اندیش باشیم و نه شکاک؛ و نکته مهم همین است. جزم‌اندیشی دشمن دانایی است، چون جزم‌اندیش دلیلی برای دانستن بیشتر در خود نمی‌بیند و گمان می‌برد که به تنهایی همه چیز را می‌داند و چیزهایی که تا به امروز دانسته حقیقت است و نیاز به بازنگری نیست. به همین دلیل است در فضایی که جزم‌اندیشی غلبه پیدا کند پیشرفت و تحول معرفتی با مانع مواجه می‌شود. جزم‌اندیش کسی است که در مقابل ایرادهای وارد شده بر باور خویش به جای دفاع منطقی، سرسختانه مقاومت می‌کند، ولی کسی که جزم‌اندیش نیست در مقابل ایرادهای وارد بر باورهایش، منصفانه برخورد می‌کند. در واقع، جزم‌اندیش نبودن ناشی از نقص نیست؛ بر عکس ناشی از برخورداری از بینشی عمیق‌تر است. انسان هرچه بیشتر بداند، به این حقیقت واقف می‌شود که بیچیدگی مسائل بسیار بیشتر از آن است تا آدمی از بابت آنها به‌طور کامل مطمئن باشد.

معرفت‌شناسان با بررسی این رویدادهای تاریخی به این پرسش مهم اندیشیده‌اند که چرا انسان‌ها جزم‌اندیش شدند؟ چرا انسان‌های بزرگی همچون افلاطون و ارسطو خطا کردند؟ شکاکان نیز چنین پرسش‌هایی مطرح کردند. ولی پاسخی که دادند با پاسخ معرفت‌شناسان متفاوت بود. شکاکان بر اساس این اتفاقات تاریخی به این نتیجه رسیدند که اساسا معرفت و شناخت ممکن نیست، اما پاسخ معرفت‌شناسان از سنخ دیگری است. از نظر آنان دلیل چنان خطایی این بود که آن فلاسفه و متفکران ادعا می‌کردند که بر احنی می‌توانیم به حقیقت برسیم و تصور نمی‌کردند که ما احتمالا از بن و بنیاد خطا کنیم.

فیلسوفان جدید بر این دیدگاه بودند که نخست باید بدانیم توانایی معرفتی بشر چقدر است و سپس از آن، عالم را بشناسیم. ولی فیلسوفان ماقبل جدید به سمت شناخت جهان یا اینتولوزی، حرکت می‌کردند، پس هرچند معرفت‌شناسی نشانه‌هایی در دوران ماقبل جدید دارد اما در کل بعد از دوران جدید شکل گرفته است و اساسا مهم‌ترین فیلسوفان غربی مثل دکارت، جان لاک، فویم و کانت، در اصل معرفت‌شناس هستند.

معرفت‌شناسی بخش اصلی فلسفه جدید و معاصر است. پس انسان جدید انسان جازم نیست. در عین حال جدید بودن لزوماً به معنای شکاک بودن نیست. معرفت‌شناسی می‌خواهد کمک کند که به شکاکیت پاسخ بگوییم بدون اینکه به دام جزمیت بیفتیم. راه‌حل مطلوب معرفت‌شناسی چیزی بین شکاکیت و جزمیت است. مطابق این نگرش، اگر انسان با رعایت ضوابط، به باورهایی برسد، آن باورها معتبرند، اما معتبر بودن آنها به این معنا نیست که در صورت افزایش دانش انسان، تغییر پیدا نکنند.

ادعای معرفت‌شناسی این است که انسان با در دست داشتن معیارهای رسیدن به حقیقت و رعایت قواعد و اصول آن، می‌تواند از خطا مصون باشد. در نتیجه، امکان رسیدن به حقیقت منتفی نیست. در مقابل، چنین هم نیست که هرکس به سهولت بتواند به حقیقت برسد و این احتمال وجود دارد که بزرگترین متفکران نیز به‌دلیل رعایت نکردن قواعد رسیدن به حقیقت، به خطا دچار شوند.

معرفت‌شناسی در دل فلسفه تحلیلی به‌وجود آمده است و برای فلاسفه تحلیلی، بر خلاف پست‌مدرن‌ها، اصول و حقایق واحد و ثابت وجود دارد، حقایقی که هرچند ممکن است پیچیده باشند و فهم و درک ما از آنها سخت باشد، ولی حقیقت‌اند، اما هاداران پست‌مدرنیسم اغلب منکر حقیقت واحد هستند. آنان منکر این هستند که ما بتوانیم به حقیقتی برسیم بلکه ما فقط فهمی ناقص از هر چیز داریم. به زعم آنان، حقیقت ساخته اجتماع و ضوابط زندگی عملی است.

«معرفت‌شناسان» ماقبل «پست‌مدرنیست‌ها» قرار دارند. فوکو می‌گوید دانش، برده اصحاب قدرت است. علم چیزهایی را عرضه می‌کند که صاحبان صنایع و اهل سیاست می‌خواهند، ولی معرفت‌شناسی به‌طور کلی از این عقیده دفاع می‌کند که درست است جامعه و سیاست و قدرت در شکل‌گیری معرفت دخیل هستند، ولی همه حقیقت را آنها شکل نمی‌دهند و حقایق مستقل و قابل انکالی وجود دارد.

معرفت‌شناسی خواستار انضباط معرفتی – یعنی رعایت قواعد لازم برای رسیدن به معرفت و تقنیک میان معرفت معتبر و نامعتبر– است، ولی اندیشه‌های پست‌مدرن طالب انضباط معرفتی نیستند، البته نمی‌گوییم آنها لزوماً مروج بی‌انضباطی هستند (هرچند این دلالت ضمنی را دارند) بلکه افراد مهمی است از اندیشه‌های پست‌مدرن به سمت بی‌انضباطی معرفتی بلغزند و این عملا اتفاق می‌افتد.

یادداشت

▶

▶

▶

▶

▶

▶

▶

▶

▶

▶

▶

▶

▶

▶

▶

▶

▶

از آستانه این سفره‌ها برای بازیابی) سبب تخریب منابع آب و محیط‌زیست می‌شود.

■ **تأثیر بلندمرتبه‌سازی در «کاهش عدالت اجتماعی» و «افزایش فاصله طبقاتی»**

برخی تحقیقات نشان می‌دهند که زندگی در بناهای بلندمرتبه و دوری از سطح زمین، باعث افزایش هورمون‌های اضطراب و بالا رفتن تپش قلب می‌شود. زندگی در فضاهای بسته آپارتمانی موجب نوعی از آسیب روانی شد که در ادبیات روانشناسی به‌نام «سارسلیت» شناخته می‌شود. به علاوه، مطالعاتی همچون تحقیقات اسکار نیومن، نویسنده کتاب «خلق فضای قابل دفاع» نشان می‌دهد که سرانه جرم در اینبه بلندمرتبه بیشتر است (در مقایسه با خانواده‌های با درآمد مساوی که در بناهای کم ارتفاع زندگی می‌کنند).

محدود کردن زمین و تلفیق بلندمرتبه‌سازی و آنچه اصطلاحاً «اثر ریکاردویی» خوانده می‌شود باعث سوداگری در زمین و مسکن و افزایش فاصله طبقاتی خواهد شد. در ایران نیز یکی از عواملی که باعث کاهش

عدالت اجتماعی شده همین مسأله است. شکل کنونی قیمت زمین هم از نظر اقتصاد غربی و هم از نظر شرعی و انقلابی شکلی نامطلوب است. در کشورهای غربی راهکارهایی نظیر منع معاملات مکرر و وضع مالیات بر املاک و مستغلات در نظر گرفته می‌شود تا زمین از «کالایی سرمایه‌ای» به «کالایی مصرفی» بدل شود. در نگاه اسلامی نیز سوداگری در زمین نهی شده است. در آرمان‌های انقلاب اسلامی، حذف قیمت زمین مورد توجه بوده است. برای نمونه حضرت امام خمینی(ره) در فرمان تشکیل بنیاد مسکن انقلاب اسلامی می‌فرماید: «... در این طرح به‌هیچ‌وجه پولی در برابر خرید زمین پرداخت نشود» (امام خمینی، ۵۸/۱/۲۱).

الگوی خانه‌های کوچک، متراکم و انبوه که خط مشی اصلی دولت‌ها از دوران سازندگی به این سو بوده، علاوه بر تضاد با تجارب نوین جهانی، با مطلوبیت‌های فقهی و فرهنگی نیز سازگار نیست و تعارض‌های آن (آیت‌الله اراکی) و منابع روایی همچون وسایل‌الشیعه بیان شده است.

در حال حاضر تراکم شهرهای بالای ۵۰۰ هزار نفر (بر حسب نفر در کیلومتر مربع در مساحت شهرها) برای آلمان (با جمعیتی برابر با جمعیت ایران و مساحتی کمتر از دو برابر استان کرمان) معادل ۲ هزار و ۶۱۰ نفر در کیلومتر مربع و برای ایران ۶ هزار و ۹۶۹ نفر در کیلومتر مربع است؛ به عبارت دیگر دولت‌ها، شهرداری‌ها و برخی نهادهای دیگر، به جای فراهم‌سازی امکان «احیای منضبط زمین» به احتکار زمین در ایران پرداخته‌اند (البته این به معنای نفی ضرورت مقابله با زمین‌خواری نیست، بلکه باید بین دو خط قرمز زمین‌خواری و احتکار زمین، بستر احیای منضبط زمین فراهم شود). و این سیاست‌ها معاش را بر خانواده‌ها چنان دشوار ساخته‌اند که شاخص دسترسی مؤثر به مسکن برای یک خانوار متوسط به بیش از یک قرن افزایش یافته و طبق آمار جهانی از این‌منظر جزو بدترین کشورهای جهان هستیم. (در این زمینه فقط شش کشور وضعیتی نامناسب‌تر از ایران دارند.)

نیم‌نگاه:

■ **الگوی خانه‌های کوچک، متراکم و انبوه که خط‌مشی اصلی دولت‌ها از دوران سازندگی به این سو بوده علاوه بر تضاد با تجارب نوین جهانی، با مطلوبیت‌های فقهی و فرهنگی نیز سازگار نبوده و تعارض‌های آن در تحقیقاتی همچون درس خارج فقه عمران شهری (آیت‌الله اراکی) و منابع روایی همچون وسایل‌الشیعه بیان شده است.**

■ **در کشورهای غربی راهکارهایی نظیر منع معاملات مکرر و وضع مالیات بر املاک و مستغلات در نظر گرفته می‌شود تا زمین از «کالایی سرمایه‌ای» به «کالایی مصرفی» بدل شود. در نگاه اسلامی نیز سوداگری در زمین نهی شده است.**

■ **لوکوربوزیه، معمار فرانسوی، به‌دنبال آن بود به جای فضاهای سبز پراکنده در خانه‌های حیاط‌دار، آپارتمان‌هایی بدون حیاط‌بساط تا در مساحتی معادل حیاط‌های سابق شاهد باغ‌های وسیع شهری باشیم. او نام این ایده را «شهر درخشان» گذاشته بود. درخششی که به‌مرور با برآور آسیب‌های متعدد به‌تدریج بدل گشت و در نتیجه در اروپا و ایالات متحده مورد بازنگری قرار گرفت. نبود احساس تعلق به فضاها و وجود بخش‌های عمومی فاقد مالک مشخص، بستری برای جرم‌خیزی و ناامنی شده بود. تا جایی که در مواردی دولت‌ها را مجبور به بمبگذاری و تخریب این آپارتمان‌ها کرد. اما الگویی که در موطن خود تخریب و نابود شد، کیلومترها دورتر در شرایط اقلیمی و فرهنگی متفاوت از جمله ایران، مورد تقلید روزافزون قرار گرفت.**

■ **ساخت آسمانخراش‌ها، آسیب‌های زیادی را به طبیعت وارد کرد. مرتفع‌سازی اقتضای استفاده از مصالح با «آب پنهان» و «انرژی نهفته» بسیار بالاتر از مصالح طبیعی را دارد.**



دکتر محمد صالح شکوهی بیدهندی



دکتر عباس جهانبخش

چنانچه اقدامات آتی دولت سیزدهم نیز در همین ریل‌تداوم‌یابد، می‌توان انتظار داشت آثار سوء، اجتماعی، اقتصادی، امنیتی، زیست‌محیطی و فرهنگی

قبلی را با شدت بیشتری در آینده شاهد باشیم. در مقابله می‌توان به الگوهای جایگزینی اشاره کرد که

به جای توسعه عمودی و متراکم، توسعه افقی محدود، متوازن و شبکه‌ای را پیشنهاد می‌دهند. الگوهایی که بتوانند ارزش‌هایی نظیر «خانه‌مولد»، «تعامل سازنده و ذاکرانه با طبیعت»، «نظام اجتماعی مبتنی بر اخوت»، «کاهش قیمت زمین»، «عدالت فضایی و رفع جدایی‌گزینی»، «خانواده بنیانی»، «مسکن وسیع»، «تدارک ببیند که علاوه بر تأمین نیاز، بستر توانمندسازی و برخی نهادهای دیگر، به جای فراهم‌سازی امکان «احیای منضبط زمین» به احتکار زمین در ایران پرداخته‌اند (البته این به معنای نفی ضرورت مقابله با زمین‌خواری نیست، بلکه باید بین دو خط قرمز زمین‌خواری و احتکار زمین، بستر احیای منضبط زمین فراهم شود). و این سیاست‌ها معاش را بر خانواده‌ها چنان دشوار ساخته‌اند که شاخص دسترسی مؤثر به مسکن برای یک خانوار متوسط به بیش از یک دهه کار متمرکز تبیی میان رشته‌ای توسط محققان جزوی و دانشگاهی صورت گرفته و در صورت استقبال مدیران می‌توان به تغییر ریل اساسی و بازنگری در روندهای قبلی امیدوار بود.

شایان ذکر است امکان سنجی‌های لازم برای تحقق ایده ایجاد شهرهای اقلی با خانه‌های یک طبقه حیاط دار انجام شده و از نظر مسائلی همچون زمین، آب، انرژی و استقبال مردمی، ظرفیت حقوقی این امر امکان‌پذیر بوده و با سرعت بیشتر و هزینه کمتری نسبت به طرح‌هایی همچون مسکن مهر قابل اجرا خواهد بود.

بر اساس این مطالعات می‌توان بیان کرد که بزرگترین مانع برای اجرای چنین الگوهایی نه کمبود منابع و امکانات و سز زمینی و طبیعی است نه کمبود استقبال مردمی، بلکه رسوب الگوها و نظریات قدیمی و عمدتاً وارداتی شهرسازی و معماری در اذهان است که مانع حل مشکل مسکن شده و آسیب‌های فراوانی را برای محیط‌زیست، روابط اجتماعی و فرهنگی، قدرت پدافند غیرعامل و پدافند زیستی، عدالت اجتماعی و فضایی، امکان مشارکت مردمی در شکل‌دهی و مدیریت محیط، تخریب روابط خانوادگی، آسیب به سلامت جسمی، روحی و روانی شهروندان در پی داشته است. امید می‌رود با اجرای عملی چند پروژه الگو بتوان تغییر و اصلاح این ذهنیت را مدیریت کرده و با نمایاں ملموس کارآمدی، آن را به پیشانی برای اصلاح شهرها و روستاهای موجود تبدیل کرد.